

و اما بعد ...

همین خاک کت ناف آن جاز دند تن و جانست را توشه زان جا چندند
 تو را دایه و محسب بان مادر است خورش خانه تو است و خایگر است
 نمک کن که پستان این مام پیکر چه مایه به کامت بیک لودشیکر
 ز پستان او بوده امی شیر خوار ز پستان او چیده امی سب زار
 فرامش مکن پاسس این دایه را سپاس آور این گاد پر مایه را
 تو را محسودی بھسره دین بود پیبر جنسین گفت و چنین بود
 سزد چون تو این بھسره کم داریا که خود را سلیمان پنداریا
 توفضاک زادی فکسیدون نه ای که از کین پر مایه دل خون نه ای

حضرت اویب.

کوچه باغ های شهرما

(شماره سی دی ۱ ردیف شعر ۱)

باتو هتم شهر خنم اے نجف^۱ باتو که بوے خراسون می دھی^۲
 باتو که بوے خوش پیر مراد^۳ بوی مخله تیر و نجون می دھی^۴
 بوی لے ز زکی و کل کیریتی^۵ بوی سنی نی حنک و کلگون می دھی^۶
 بوی شوچار چوسون و چک چکو^۷ بوی اعشوری و دورون می دھی^۸
 بوزف و کخیکنه و تاخی بالا^۹ بو غلوم گردون و دالون می دھی^{۱۰}
 بودانی و هلی و نیک و نودونه^{۱۱} بو پلند و انجزنه بون می دھی^{۱۲}

بوی لب چین و آجلدون می دهی ^{۳۱ ۳۲}	بوی آفتو و سلج چکه، بوی جنگ ^{۳۰ ۳۱}
بوی پاز سنگ و تروزون می دهی ^{۳۶ ۳۷}	بوی سه طاس و پیتی و آرمالی ^{۳۳ ۳۴ ۳۵}
بوی سلر سو و منسدون می دهی ^{۴۲ ۴۳}	بو دروش و کنده و پزک و دؤل ^{۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱}
بوی تیغ و شیشه و خون می دهی ^{۴۷}	بو حومت جمعها لو کرزرها ^{۴۴ ۴۵ ۴۶}
بو قلفتی و کساجدون می دهی ^{۵۱ ۵۲}	بوی شاخی توی دیکت بر زیر پهن ^{۴۸ ۴۹ ۵۰}
بوی روز بعد بارون می دهی ^{۶۰ ۶۱ ۶۲}	بو صله می خرمای حسین ماس میش ^{۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶}
بو ملق سرخ عوزون می دهی ^{۶۴ ۶۵}	بوی نون جو، سئل، سولی الم ^{۵۷ ۵۸ ۵۹}
بویت سیمو و بادنجون می دهی ^{۶۸ ۶۹ ۷۰}	بوی چسکال ملق و او مجال ^{۶۳ ۶۴ ۶۵}
بوئپ و کیزین و نون دوش می دهی ^{۷۵ ۷۶}	بوی کتو و حسین و کودوش ^{۶۶ ۶۷ ۶۸}
بوی لولین و کلندون می دهی ^{۸۰ ۸۱ ۸۲}	بو کرک بند و تر پنه و کرو ^{۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴}
بو صدی برجو و دنجون می دهی ^{۸۵ ۸۶}	بو پاپیج و ملکین و شال و قبا ^{۷۷ ۷۸ ۷۹}
بو کف دستی و ربون می دهی ^{۹۰ ۹۱}	بو زوار و پیش نقاب مردونه ^{۸۳ ۸۴ ۸۵}
بوی جیر پاشنه گردون می دهی ^{۹۴ ۹۵}	بو بی نی زنی پانی کندی چرخه ها ^{۸۷ ۸۸ ۸۹}
بوی نوم و باد و تیسفون می دهی ^{۹۶ ۹۷}	بو تش و برق و تیسرک و زوزک ^{۹۱ ۹۲ ۹۳}

۱۰۰ بولمازک و لایق و لاجون می دهی	۹۶ بوک و و لم و لو هست و گنگین
۱۰۱ بولپور و آژک و دندون می دهی	۹۷ بو پنج خنجر، کرکرا جو و کچه
۱۰۲ بوی درد و بوی درمون می دهی	۹۸ بوی نکال آخر ماه صفر
۱۰۶ بوی روز بیکله نورو می دهی	۹۹ بوی شیرینی خورون رو و اکنو
۱۰۷ بوی دیرو و دیر بندون می دهی	۱۰۰ بوی روز فکاشو و مردم خنجر
۱۱۱ بوشلیتی رو و تنون می دهی	۱۰۱ بوییت و چارقد و دسال سر
۱۱۴ بو خوش سرخاب صابون می دهی	۱۰۲ بوی تارف و عکسینه صوب گاه
۱۱۵ بو عکرا و عیش و زیون می دهی	۱۰۳ بونوند و الوه و سرکی و زراغ
۱۱۹ بوی ذات الحکم و چنون می دهی	۱۰۴ بوی منج و زودل و ناپهیزی
۱۲۰ بوی کلنک و سون می دهی	۱۰۵ بو چلال و جگر و اسوس و تخ
۱۲۴ بو چنانک و اسب شیون می دهی	۱۰۶ بو تنگ و مار و کرب نوروزی

در کن کار من ز متون سیاه

باز هم بوی بکارون می دهی

شهریور ۶۸ استیلا

۱- نجف (کوچک): نامی که مرحوم آیت الله میرزا

آقا آصفه نانی نزدیک شصت سال پیش به استهبان داده اند.

۲- خراسون: خراسان (مشهد).

۳- پیر مراد: امام زاده سید محمد معروف به پیر مراد (بزرالمراد)

(m3:L3)

۴- محله: (برفخ اول و سوم) محله

(tirv3njun)

۵- تیر و نخون: تیر و نخان، یکی از هشت محله استهبان

(Lei z3rgi)

۶- لی ز ز کی: ده ای در کوه جنوبی استهبان

(ke:L e kibriti)

۷- کل کسیرتی: مجموعه باغستانی در کوه پایه ی جنوبی استهبان

(sei yei*kh3ng)

۸- سی بی خنک: سایه کوه خنک (معروف است

که هر زمان سایه کوه مشرف به خنک جا خود را به آفتاب

دهد، آن موقع هنگام ظهر شرعی است. کوه خنک مجموعه

باغهای انجیر در کوه پایه ی شمالی استهبان.

(g3Lkun)

۹- گلگون: کل کوه (کودالهای نسبتاً بزرگ در صحرا استهبان

که سابقاً خاک آبخار برای خانه سازی برداشته اند.)

(shou)

۱۰- شو: شب

(cha:r chu)

۱۱- چارچو: چهارچوب، چهار پایه نسبتاً بزرگ باد و تحت

مشکی شکل که دو طرف آن با چفت دست و طناب به هم محکم

می کنند و روی آن را پارچه ایسه می کشند و شب عاشورا

و عصر عاشورا و شب یازدهم محرم در بعضی حسینه های استهبان

به وسیله عده ای افراد منتخب که چهار دسته آن را بردوش

می گذارند در بین عزاداران حسینی که فریاد یا حسین می کشند به

سرعت هر خانه می شود.

(cha:r chu*sorun)

۱۲- چارچو سرون: مراسم هر خانه ن چارچو

(ch3k*ch3ku)

۱۳- چک چکو: مراسمی است که در عصر عاشورا به وسیله عده

از عزاداران که در این کار تبحر دارند اجرا می شود. این عده

به صورت یکت دایره در کنار هم قرار می گیرند، هر یک دو

(g3nji:n3)

۱۷- کنجینه: طاقچه درب دار
(takhchei*baLa)

۱۸- تانچی بالال: طاقچه ای که در ارتفاع تقریباً دو متری از

کف اتاق درست کنند.
(ghuLum*g3rdu:n)

۱۹- غلوم کردون: فاصله بین حیاط تا درب کوچه را

دالان (دالون) گویند معمولاً در این فاصله یک خمیدگی

قرار داشت که داخل حیاط برای افراد داخل کوچه قابل

رویت نبود و چون این فاصله طولانی بود (با توجه به

عدم زنگنه اخبار و آیفون) لذا نوکر یا غلامی را در همین

خمیدگی دالان کنجیبانی می گذاشتند تا چنانچه مراجعی با اهل

منزل کار داشتند قبلاً آن غلام جریان امر را به اطلاع اهل

منزل می رساند و نیز جواب لازم را از اهل منزل به شخص

مراجع انتقال می داد. این قسمت از دالان را که در قلمرو غلام

بوده غلوم کردون می گفتند.

(da:Lun)

۲۰- دالون: دالان

قلعه چوب استوانه ای شکل به قطر طول تقریباً ده سانتیمتر در دو

دست خود می گیرند و با آهنگ نوحه ای که نوحه خوانی خواند

پای خود را جلو و عقب و در امتداد دایره حرکت می دهند

و هم زمان دستهای خود را به طرفین و بالای سرند و در فواصل

معنی آن دو قلعه چوب را به هم می گویند.

(3:shun)

۱۴- اعشوری: عاشورایی (دسته های سینه زنی و تخریر زنی)

(dourun)

۱۵- دورون: مراسمی است که روز آسو عاده

باجل چارچوبه درب منزل مردم درخواست بکثت نقدی

و ضعی برای برپاداشتن عزای امام حسین می کنند و این

درخواست به صورت اشعار خاص، دعایی است.

حسین حسنم حسین- نور دینم حسین- درجمن وکل حسین- ناله

بلبل حسین- دوزاری می ده حسین پنج زاری می ده حسین

خوزه امید حسین حسین حسنم حسین...

(r3f)

۱۶- رف: طاقچه

(day3)

۲۱- دایه: چوب دستی بطول حداکثر یک متر و نیم

(vo:L)

۲۲- وهل: سروکوهی

۲۳- دایی و هلی: چوب‌هایی از جنس سروکوهی که معمولاً

برای پوشش زوی طاقچه یا دالماکت یا ونیز به عنوان تکیه گاه

درخت انکور در باغها از آن استفاده می‌کرد.

(neig)

۲۴- نیک: نی، که برای پوشش سقف اتاق از آن

استفاده می‌شود.

(noudun3)

۲۵- نودونه: نود و دان

(peLend)

۲۶- پلند: درمنه و خارهایی که بر روی انگره می‌ریزند تا هم

فاصله بین انگره‌ها را پر کنند و هم در هدایت آب باران از

پشت بام به انتهای انگره‌ها نقش داشته باشد.

(eshkez3)

۲۷- انگره: اسکت ریزه، تکه‌هایی از چوب سروکوهی که

به صورت درقه‌هایی به قطر دو تا چهار سانتی‌متر درآمده و

آنها را در سردیوارها طوری قرار می‌دهند که قسمتی از آن

به روی دیوار قسمت دیگر، خارج از دیوار قرار گیرد و

آب باران از طریق این چوب‌ها به صورت قطره قطره

طوری هدایت شود که بر روی دیوار که معمولاً از جنس گل

است، نریزد.

۲۸- بون: بام

(aftouwou*seL3bch3)

۲۹- آفتو و سلچ: آفتاب و لکن

(jong)

۳۰- جنگ: غرنی شیشه‌ای به شکل هرم که قاعده آن به

طرف بالا و پایه‌ای به راس آن متصل است و گنجایش

تقریباً دو است سی‌سی آب را دارد و معمولاً رنگین است.

۳۱- لب چین: غرنی شیشه‌ای به شکل گناره‌اش

مقرنس است که تخمه و شیرینی در آن می‌ریزند.

(ajeLdun)

۳۲- آجلدون: آجیلدان، غرنی شیشه‌ای و پایه دار

که در آن تخمه می‌ریزند.

۳۳- سرطاس: غرنی معمولاً از جنس حلب به شکل هرم

ناقص که از طول نصف شده باشد و سپهرین آن باز و سرباریک

آن که دسته سرطاس است بسته است و مغازه دارانه وسیله

آن تجبر را از داخل ظرف برداشته و یا به داخل ظرف می ریزند.

۳۴- پیتی: جبهه ای بیکل کعبه متطیل که طرف جلوه جبهه های کوچکتر

متحرک تقسیم می گردد که در آن غرازها و عطارها اجناس مغازه خود را

۳۵- آرمالی: قهقهه بندی چوبی مغازه ها

۳۶- پارسک: تکه های سنگ و آجر و یا فلز که درون

پارچه ای می پیچند و به یک طرف ترازوی دو کفه ای که کمتر

از کفیه دیگر است برای ایجاد تعادل می آویزند.

(torouzun)

۳۷- تروزون: ترازو

(doroush)

۳۸- دُروش: وسیله ای که با آن حرم و پارچه را سوراخ

می کنند تا سوزن و نخ بتواند به راحتی از آن عبور کند. درفش

(kond3)

۳۹- کنده: تکه چوب کلفت تنه درخت که صنف کفاش

ولیکن دوز و شیوه کش در زمین محل کار خود نصب کنند و پارچه

و حرم را بر روی آن قرار دهند و با شسته آهسی بر روی آن بکوبند.

پرک: دو ضلع اطراف تخت پارچه ای ولیکن (شیوه) به منظور

ایجاد استحکام بیشتر در آن که معمولاً به وسیله زخا و در منزل انجام

می گیرد.

۴۱- دول: رشته های اجنس حرم گاهیش که در تخت کشی

(شیوه کشی) به منظور به هم پیوستن پارچه های کوبیده شده (دنده)

از آن استفاده می شود.

۴۲- سیلرسو: پارچه است که اولین بار جاشوهای انگلیسی

به عنوان لباس کار از آن استفاده می کردند و آن را (سیلاریوت)

(bell3r su:)

می نامیدند و چون هم ضخامت خوبی داشت و هم به خاطر جنس

پنبه ای اش خوب روی هم تابی خورد در تخت کشی از آن

استفاده شد. بعد از این پارچه، عنوان لی پیدا کرد.

۴۳- مندون: ظرفی که صنف کفاش ولیکن دوز و

تخت کش در آن حرم مورد مصرف کار خود را قرار دهند و

پارچه امطرپ روی آن می کشند تا در هنگام استفاده نرمی

خود را حفظ کرده باشند. بافته شده از چوب یا از جنس سفال
(h3ju:m3t)

۴۴- جومت: ججامت، بادکش کردن و خون گرفتن از

بدن؛ این کار در استنباط و سید زخای کولی انجام می گرفت.
(Lou)

۴۵- لو: لب، کنار
(korz3)

۴۶- کرزه: باغچه

۴۷- تیغ و شیشه: تیغ و بادکش شیشه ای که به وسیله آن

عل ججامت انجام می گرفت.
(sha:khi)

۴۸- شاخی: کله پاچه
(dig b3r)

۴۹- دیکت بر: دیکی که سر آن چست و محکم شود.
(pe:n)

۵۰- پهن: پهن گادو کو سفند (برای این که کله پاچه

سیرت بریزد آن را در دیکت بر گذاشته و در زیر آتش پهن که

حرارت بیشتری ایجاد می کرد قرار می دادند).
(gheLeft)

۵۱- قفستی: ظرفی شبیه دیکت بر است که معمولاً دو یا سه چست

بست بین تنه و سر آن قرار دارد.

۵۲- کجا جدون: تحریف شده ی کاجدان، ظرف مسی

و درب دار، با حجم های مختلف از نیم تا ۲۰ لیتر که در آن غذای پزند.
(s3L3)

۵۳- صله: یکسره ای از جنس برک خرما، که خرما را در

داخل آن به صورت فشرده قرار می دادند.
(h3sin)

۵۴- حصین: ظرفی استوانه ای شکل و از جنس سفال که در آن

ماست درست می کنند یا آرد خمیری می کنند.

۵۵- ماس: ماست

۵۶- ماسیش: ماستی که از شیرش به دست آید.

۵۷- نون: نان
(sop0L)

۵۸- پل: نان ضخیمی به ضخامت ۲ تا ۱۰ قطر ۱۰ تا ۱۵ سانتی متر

که از آرد ذرت در مانوایی حاخمیه می گردید.
(su:L3)

۵۹- سوله: نانی شبیه پل ولی مارکتر و بهتر که از آرد ذرت و

کندم و جو و نخود و ارزن در منازل تهیه می شد که بد مزه ترین و

دیر هضم ترین آن سوله الم بود.

(m3L3gh)

۶۰- ملق: بلخ

(ourun)

۶۱- عورون: آب پز- عریان

(m3Lghgh e sworkh e ourun)

۶۲- ملق سرخ عورون: قبل از سال ۱۳۴۰ که هنوز

مبارزه با هجوم بلخ های صحرایی در آفریقا آغاز شده بود،

برازگاهی بلخ با هجوم مانگهانی خود جنگل ها و باغیانی که در

سراحتشان قرار داشت حتی یک برگ و یا شاخه

بسزی به جانی گذاشتند. و به محصولات رانابودی کردند.

بلخ ها معمولاً روزها از این باغ به آن باغ پرواز می کردند

ولی شبها جلست سردی هوا قدرت پرواز نداشتند، لذا

مردم هم از این فرصت استفاده می کردند و سحرگاهان

چادرهای بزرگی را که با خود داشتند، زیر درختانی که محل

تجمع بلخ ها بود پهن می کردند و با تکان دادن شاخه درخت

بلخ ها بر روی چادر می ریختند. چادر را از اطراف جمع

می کردند و بلخ های داخل آن را به داخل کونی یا کیسه های

بزرگ می ریختند و سر آنها را می بستند و به آبادی می آوردند؛

در خانه ها از قبل دیگ های بزرگ که تا نیمه از آب پر بود

به جوش می آوردند و بلخ ها را که جلست گرم شدن هوا

قدرت پرواز پیدا کرده بودند به تها از داخل کونی به داخل

آب جوش می ریختند. این بلخ های آب پز را (ملق عورون)

می گفتند.

کسانی که توانایی گرفتن بلخ را نداشتند این بلخ های آب پز

را می خریدند. بال آنها را می کنند و درون ظرف

یا تابه ای بدون روغن قف می دادند و منگ و کمی سرکه

به آن اضافه می کردند و هنگام خوردن ابتدا سر بلخ را بطور

از سینه و شکم جدا می کردند که محتویات شکم حبیده به سر خارج

می شد محتویات را از سر جدا ساخته و سر و سینه و شکم خالی

بلخ را می خوردند و یا آن را با نان، کوبیده و پنکال درست

می کردند و با اشتیاق تناول می کردند.

اولی را (ملق سرخ عورون) و دومی را (چخال ملق) گویند.

و این مطلب یادآور شعر سعدی است که فرموده:

نه در باغ سبز نه در باغ خشک
ملخ بوسه خورد و مردم ملخ

(ou*m3ja:L)

۶۳- او مجال: آمیزه از آب جوش با مقداری چربی

که معمولاً به صورت تریست می خوردند.

۶۴- قیمو: سرخ کرده با دنبان یا کدو بدون گوشت

۶۵- بادنجون: بادنبان
(koppu)

۶۶- کپو: نیم کره ای شکت، بافته شده از چوب گیاه

اسپوس جهت نگهداری مرغ و جوجه در زیر آن

و نیز نمون مانند جوجه ها از حمله ی جانوران شکارچی مثل

گربه و روباه و غیره.
(goudush3)

۶۷- کودوشه: ظرفی بیل مخروط ناقص از جنس خال که قطر

بزرگ آن مست یا پنجاه سانتیمتر و قطر کوچک آن ده تا

بیست سانتیمتر است و برای نگهداری مایعات مخصوصاً

دوشیدن شیر در آن استفاده می شده است.

(sop)

۶۸- سپ: وسیله ای بشیبه سینی بافته شده از برگ و چوب

نخل برای جابه جاکردن نان خانگی

(gi:zin)

۶۹- گیرین: وسیله ای بافته شده از چوب گیاه اسپوس

با دانه ای در بالای آن تقریباً بیل شکلی گلابی «بدون درب برآ

نک» نگهدار انجیر و میوه در آن میوز: انکور شکت شده همانند شمش

۷۰- نون دون: نان دان، وسیله استوانه ای شکل ساخته

شده از خلب به قطر ۷۰ تا ۹۰ و ارتفاع ۱۰۰ سانتیمتر برای نگهداری

نان خانگی. «در قدیم جنس نان دان از گل بوده است»

۷۱- گزک: قوزک پا
(goz3k*)

۷۲- کزک بند: بعضی از مردم هنگام راه رفتن قوزک

پاهاشان بهم می خورد و تا دوام در این کار به زخم و درد شدید و

ماتوانی در راه رفتن منتهی می شد تا کزیر وسیله از پارچه به شکل
دایره توخالی به قطری که قوزک پا در داخل آن محفوظ باشد
درست می کردند و به وسیله دو تکه نخ به دو راساق پامی بستند تا
هنگام راه رفتن فقط این وسیله پارچه به هم بخورد و از آسیب
دیدن قوزک با مانعیت بعل آید. این شکل را کزک زدن و
این وسیله را کزک بند نامند.

(tor3ppi)

۷۳- تریپی: دو تکه تخته ضخیم به اندازه کف پا که با چند تکه نخ
به راساق پامی بستند تا هنگام کندن زمین بایل و ضربه زدن
پا بر روی آن اولاً قشای بیشتری به بیل وارد شود و ثانیاً از صدمه
دیدن کف پا مانعیت بعل آید.

(korou)

۷۴- کرو: وسیله ای در کشاورزی برای بستن مرزها زمین

(Lu:Lein)

۷۵- لولین: لوله سنگ، ابریق (آفتابه خالین)

(keLendun)

۷۶- کلندون: در قدیم درب کوچه یا به خصوص باغها،
تخته ای و یک تکه بود و نیز قفل و بست یا شرفه نبود لذا قفل

درب های یک تکه کنده توخالی بود که زبانه ای چوبی از قسمت
توخالی کنده در پشت درب قرار می گرفت و مانع باز شدن
درب می شد و این زبانه به وسیله کلید چوبی به شکل گونیا از سوراخی
که از طرف کوچه در بالای آن کنده چوبی درست شده بود
جلو و محسوب می رفت و در نتیجه درب باز یا قفل می شد؛ این
سوراخ را کلندون می نامند که در اصل همان کلید دان است.

(papieh)

۷۷- پاپیچ: نوار پارچه ای ضخیم به عرض ۱۰ سانتیمتر و طولش
به اندازه ای که دو راساق پا از قوزک تا زیر زانو را بپوشاند.
اکثر افرادی که زیاد راه می رفتند از این وسیله در طول روز
استفاده می کردند. (چیزی شبیه باند کشی)

(m3Lkin)

۷۸- ملکین: ملکی کفشی شبیه کوبه با کفی از جنس لاستیک ماشین
و یا از جنس پارچه های به هم پیوسته و کوبیده شده (شیوه)

۷۹- شال: لباس بلند که تا پایین ترا از زانوی رسید
و دور کمر را با شال می بستند (آر خالق)

(s3dei)

۸۰- صدی: صدای

(b3:rju)

۸۱- بُرْجُو: خرمن کوب

(d3jbun)

۸۲- دُجْجُون: دشتبان، کنهبان دشت و صحرا

(rova:r)

۸۳- رُو روار: رویه ملکی (شیوه)

(pish*negha:b)

۸۴- مِش نقاب: روار بدون پاشنه که برای استحکام

بیشتر روار بر روی آن می دوزند. اندازه کوچک آن را

زمانه و بزرگ آن را مردانه گویند.

(k3f e d3ssi)

۸۵- کف دستی: تکه ای چرم که زنان با نخ کف

دست خود می بندند تا هنگام بافتن روار (ورچیدن)

قناره سوزن دستان را آزار ندهد.

(resbun)

۸۶- رِسُون: ریسان

(biniz3)

۸۷- بی نی زه: صمغ دخت بنه (پسته وحشی) که قدرت

چسبندگی زیادی دارد.

(kondei)

۸۸- کندی: کُنده

۸۹- چَرخَه: وسیله ای که با آن ریسایی تابیدند و از تکه های

چوب و نخانی محکم از جنس روده کو سفند درست شده است.

۹۰- پاشنه کُردون: درهای بدون لولابر روی پاشنه

می کردند و پاشنه بر کودال کوچکی در زمین قرار دارد. به منظور

جلوگیری از اصطکاک قطعه ای حیرد زیر پاشنه قرار می دهند.

این قطعه لاستیک را حیر پاشنه کردند و می نامند.

۹۱- تَش و برق: رعد و برق

(tegherg)

۹۲- تَغْزَکْ: تکرک

(vz vez3k)

۹۳- وِز وِزْکْ: ضخیمت بارش برف به صورت خیلی آهسته

(su:m)

۹۴- سُوم: بادحای بسیار سرد و زیان آور

(ti:fun)

۹۵- تِیْفُون: توفان

(g3p)

۹۶- کِب: بزرگ

(v3Lm)

۹۷- وِلم: زیاد

(Lov3:t)

۹۸- لُوْهْت: بزرگ

(gott3kin)

۹۹- گتکین: بزرگ

(lemmarg)

۱۰۰- لمارک: لاغر

(L3ghgh)

۱۰۱- لق: لاغر

(La:jun)

۱۰۲- لاجون: ضعیف لاغر

(boch e kher)

۱۰۳- کچ خر: بالای خرخره

(kor kora:ju)

۱۰۴- کرکراجو: ابتدای مای معروف بیب آدم

(koch3)

۱۰۵- کچه: چانه

(Livi:r)

۱۰۶- لیویر: لب پایین

(arg)

۱۰۷- آرک: لثه

(fa:L)

۱۰۸- فال (فال کوشنن): آخرین چهارشنبه از ماه صفر یعنی از

زنگاکه آرزویی در دل دارند می خواهند بدانند که این آرزو

برآورده می شود یا خیر. در پناه کوچه ای که محل عبور گذریان

است نمی نشینند و در حالی که نیت و آرزوی خود توجه دارند،

به صحبت و نجوای گذریان گوش فرامی دهند. گذریان که از

حضور چنین افرادی در پناه کوچه واقفند سعی می کنند حرفهای

امیدوارکننده بزنند و یا اشعار و کجسب بخوانند و بدین سان

زنگایی که بکوشنن نشسته اند امیدوار به خانه برمی گردند. این

مراسم را (فال کوشنن) نامند.

(shi:ri:ni*chorun)

۱۰۹- شیرینی خورون: بعد از عقد برای این که عروس و

داماد بتوانند حیدر را ببینند از حده ای دوستا و آشنایان دعوت

می کنند تا در منزل عروس شیرینی میل کنند و معمولاً مقداری شیرینی

و تخمه درون دستمالی که هر یک از مدعوین به همراه آورده اند

می ریزند تا با خود به خانه ببرند. این مراسم را شیرینی خورون

(ru: va:kou)

۱۱۰- رو واکنو: در مراسم شیرینی خورون بعد از رفتن مدعوین،

داماد را به آتاقی که عروس در آن هست راهنمایی می کنند؛ و همه

از آن جا خارج می شوند؛ در این حال داماد مجاز است

روبنده همسر آینده اش را که مدت ها عقد کرده اند کنار بزند

و برای اولین بار او را ببیند؛ این مراسم را رو واکنو، نامند.

(b3:Le bu:run)

۱۱۱- بجله بورون: مراسمی است که در آن محدودی

از خاصان و نجاران خانواده داماد برای گرفتن تایدیه از

عروس به خانه آنحالی روند و هدایایی نیز با خود می برند پس

اگر رفتن (آری) از عروس و خانواده او، پذیرایی می شوند

و هدایا را تقدیم می کنند. (قطعی کردن جواب آری)

(ru:z e fa:shu)

۱۱۲- روز فاشو: روزی است که مراسم بجله بورون

به صورت آشکار و با حضور عموم انجام می گیرد.

(m3rdom*kh3nu)

۱۱۳- مردم خنو: روزی است که عموم مردم را برای

سرگت در مراسم عروسی دعوت می کنند. (مردم خواندن)

(deir)

۱۱۴- ویر: آذین بندی و چراغانی

۱۱۵- ویر بندون: آذین بندی و چراغانی

(jiLi:t)

۱۱۶- جلیت: ژلیت، لباسی شبیه جلیقه مردان که

زنان هم می پوشند.

۱۱۷- چارقد: روسری

(d3sma:L e s3r)

۱۱۸- دسما:سر: دسما بزرگشکی رنگت با حاشیه

به رنگت سوسنی و قرمز و ریشه دار که زنان به طرز خاصی

بر روی چارقدشان به دور سر می بندند.

(sh3Li:t3)

۱۱۹- شلیته: دامن کوتاه

۱۲۰- مبون: تنبان

(ta:rof)

۱۲۱- تارف: تعارف

۱۲۲- لو: لب کنار

(gh3zi:n3)

۱۲۳- غزینه: خزینه حمام

۱۲۴- صوب: صبح

۱۲۵- گاه: زود

۱۲۶- نوئند: اسپند

(3Lv3)

۱۲۷- الوه: گیاهی است که خشک شده آن با اسپند،

به جهت دفع خشم زخم و ضد عفونی محیط دود کنند.

(s3rgi)

۱۲۸- سرکی: سرکین الاغ که بر اضد عفونی محیط دود کنند.

۱۲۹- زراغ: زاج، که برای جلوگیری از خشم زخم

همراه نوند والوه و سرکین در آتش ریزند.

(zeimun)

۱۳۰- زیون: زایمان

(menj)

۱۳۱- منج: آفتولازا

(nu:dei)

۱۳۲- زو دل: دل در دلت بدی هم غذا

(na:p3:rizi)

۱۳۳- پاپهیزی: عدم رحیم از خوردن و آشامیدن

آنچه برای فرد مضر است.

(za:toLj3:m)

۱۳۴- ذات الحکم: ذات الخشب، عذنی شدن

پرده و آتش اطراف ریه

(cheimun)

۱۳۵- چیمون: سرما خوردگی

(cheLa:L)

۱۳۶- چلال: درختی پایا از تیره بادام با خارهای تیز و محکم

(j3rg3)

۱۳۷- جگرکه: بادام وحشی

(3spu:s)

۱۳۸- اسوس: گیاهی است که در جاهای آب خیز

روید و شاخه های بسیار انعطاف پذیر دارد که با آن

سد های مخصوص بنام کیره و لوده می بافند.

(t3kh)

۱۳۹- تنج: گیاهی است چغلی با چوبی محکم که بیشتر در ارتفاعات روید.

(kol.khong)

۱۴۰- کلخنک: نوعی نه که جلست سستی پوستش می توان

آن را با پوست خور دو به آن نه سکت هم می گویند.

(sfinoptra)

(mott3kay*ma:r)

۱۴۱- سگای مار: حشره ای است از جنس اسفینوبترا

که بیشتر در جاهای تاریک و متناک زندگی می کند.

(gorb3*nouruzi)

۱۴۲- کر به نوروزی: لار و نوعی پروانه موسوم به برگ خوار

بادام یا ایشم باف ناجور که معمولاً بدنی کر که دارد به رنگت

قرمز روشن دارد که در او افراسفند و اوایل فروردین قبل

از حالت پردگی به حالت کرمی دیده می شوند.

(chenask)

۱۴۳- چناک: بنجاکت

۱۴۴- اسب شطون: حشره ای با پا بلند و تنه کشیده و تاریک

که معمولاً به رنگ شاخی درختی که به روی آن می باشد (آخوندک دعا)

(zemessu:n)

۱۴۵- زمسون: زمستان

۱۴۶- بهارون: بهاران